



*Couple: chanlix*

*Genre: kinky, smut, comedy*

*Writer: Blue dragon*

فلیکس\_ این گند لعنتی رو کی به بار آورده؟ هرچه سریع تر جواب بدین.

فلیکس قبل از تموم شدن حرفش پرونده توی دستش رو محکم کوبید روی میز و باعث شد تمام ستوان های دفتر سیخ و ایستن و نفسشون رو حبس کنن. چندتا از ستوان ها باهم نگاهی ردوبدل کردن و بعد یکیشون گفت:

جونگین\_ جناب..جناب سرهنگ.

فلیکس\_ بگو ستوان یانگ.

جونگین\_ کارآگاه بنگ..خب..پرونده به عهده کارآگاه بنگ..بود.

فلیکس چشم هاش رو بست و نفس عمیقی کشید و بعد از چند ثانیه با انگشت شست و اشارش چشم هاش رو مالش داد و آهی کشید.

فلیکس\_ خب الان خود لعنتیش کدوم گوریه؟

جیسونگ\_ گفتن میرن تا چندتا سوال از شاهد پرونده بپرسن.

فلیکس\_ هر وقت اومد یک راست میفرستیدش دفتر من و به هیچ وجه هم هیچکس دیگه وارد دفتر من نمیشه، حتی اگه موضوع مهمی باشه..فهمیدین؟

همه یک صدا بله جناب سرهنگ رو سردادن و وقتی فلیکس رفت به دفترش، همگی نفس راحتی کشیدن.

هیونجین\_ این دومین بار تو این ماهه که چان سرهنگ لی رو عصبانی میکنه.

جونگین\_ دوبار کمتر از ماه پیش. باز پیشرفت به حساب میاد.

چانگبین\_ اون بنگ از خودراضی بخاطر تمام استرس هایی که از دستش میکشم باید یک غذای حسابی، مهمونم کنه.

سونگمین\_ البته اگه از خشم سرهنگ جون سالم به در بیره.

\*\*\* یک ساعت بعد \*\*\*

چان بعد از صحبت کردن با شاهد پرونده داخل ساختمان پلیس سئول شد و میون راه دستاش رو بالا گرفت و بدنش رو کمی کش داد. با قدم های بلند وارد بخش جرائم خاص شد و همین که به سمت میزش رفت تا پشتش بشینه، همکارهای خودش رو دست به سینه ایستاده جلوی میزش دید.

چان\_ سلام بچه ها. چه خبر؟

وقتی دید صدایی از همکاراش در نمیاد دستی به گردنش کشید  
و با چشم های گشاد شده اطرافش رو نگاه کرد.

چان\_ میگم.. چیزی شده؟ نکنه باید قهوه میخریدم و فراموش  
کردم؟

چانگبین\_ بنگ فاکینگ کریستوفر چان.. هیچ میدونی امروز  
چقدر به خاطرت حرف خوردیم؟ میدونی چقدر استرس  
کشیدیم و مثل چی ترسیدیم؟ اصلا میدونی این همه استرس با  
صورت قشنگم چیکار میکنه؟ باید بخاطر تمام حرصی که  
بخاطرت میخورم ازت خسارت بگیرم.

چانگبین تند و با عصبانیت شروع کرد به غرزدن و چان هم با  
تعجب تلاش میکرد از بین حرف های چانگبین متوجه موضوع  
بشه.

چان\_ آمم. چی شد؟

سونگمین\_ نه تنها چان، بلکه حتی ما هم هیچی نفهمیدیم.

جیسونگ\_ چان تو بد دردسری افتادی.

هیونجین\_ و این دردسر تو، مارو هم توی دردسر انداخت و کلی  
بخاطرت حرف خوردیم.

چانگبین\_ محض رضای خدا کم‌تر در دسر درست کن.. و مارو هم کم‌تر توی دسر بنداز.. آخ اگه بدونی چقدر امروز ترسیدم.

یانگ\_ عصبانیت سرهنگ واقعا ترسناکه و به لطف تو هیونگ، ما همش داریم عصبانیتش رو میبینیم.

جیسونگ\_ دیگه تبدیل به کابوس شبام شده.

فلیکس\_ شماها. فکر کردم بهتون گفتم که همین که بنگ اومد بفرستینش دفتر من؟

همه افراد با شنیدن صدای سرهنگ دقیقا از پشت سرشون موهای تنشون سیخ شد و برگشتن به سمت سرهنگ و تعظیم کردن.

چانگبین\_ داشتیم میاوردیمش پیشتون.

چان\_ مگه مجرمم؟

چانگبین\_ برای ما دستِ کمی از مجرم نداری.

فلیکس\_ کافیه. بنگ همین الان بیا به دفتر من. بقیتون هم به کارتون برسید و تحت هیچ شرایطی حق اومدن به دفتر من رو ندارید.

فلیکس به سمت دفترش در ته راهرو رفت و درِ دفترش رو باز گذاشت.

جیسونگ\_ خدا بہت رحم کنہ ہیونگ.  
چان\_ واقعا ہم خدا بہم رحم کنہ..از چشم ہاش آتیش  
میبارید.

\*\*\* دفتر سرہنگ لی \*\*\*

فلیکس پشت میز کارش نشسته بود و مشغول نوشتن گزارش  
بود و چان ہم رو بہ روی میزش دست ہاش رو پشتش تو ہم  
قفل کردہ بود و بہ اطرافش نگاہ میکرد.

فلیکس\_ بنگ کریستوفر چان؟

چان\_ بلہ سرہنگ لی.

فلیکس\_ بہ نظرت چرا اینجایی؟

چان\_ خب.. راستش نمیدونم. یعنی ہمکارا سعی کردن بہم

توضیح بدن ولی..

حرف چان نصفہ موند وقتی کہ فلیکس محکم دستش رو روی  
میز کوبید.

فلیکس\_ بدون مجوز وارد ملک خصوصی شدی و با کمترین مدارک یک نفر رو دستگیر کردی. حین بازجویی طرف رو تهدید کردی و حتی کتکش هم زدی. لعنتی هیچ میدونی چندتا قانون رو نقض کردی؟

چند لحظه سکوت صورت گرفت تا اینکه چان تصمیم به دفاع از خودش گرفت.

چان\_ درسته.. ولی حداقل مجرم رو دستگیر کردم.

فلیکس\_ خدای من بنگ.. تو مثلا پلیسی. باید از قوانین پیروی کنی.

چان\_ ولی اونطوری ممکن بود هیچوقت نتونیم دستگیرش کنیم.

فلیکس\_ بنگ کریستوفر چان. نه تنها بابت اشتباهات متاسف نیستی، بلکه داری با من سر درست بودن کارت یکی به دو هم میکنی؟

چان دیگه چیزی نگفت و سرش رو پایین انداخت.

لیکس\_ هیچ میدونی از صبح تا حالا چقدر بخاطر کارات دارم به بالا دستی ها جواب پس میدم و تلاش میکنم اخراجت نکنن؟

چان\_ متاسفم سرهنگ لی. از این به بعد بیشتر حواسم رو جمع میکنم.

فلیکس\_ جات باشم کلا حواسم رو جمع میکنم.. فقط یک خطای دیگه لازمه که کلا اخراج بشی بنگ، و اون موقع کوچیکترین کمکی هم از دست من برنمیاد. فعلا به مدت یک هفته از کار تعلیقی  
چان\_ ولی قربان...

فلیکس\_ حرف نباشه بنگ. همین که امروز اخراج نشدی باید کلی ازم ممنون هم باشی.

چان\_ هستم قربان. ازتون بابت حمایتتون ممنونم.

فلیکس\_ آههه.. خدایا. نمیدونی چقدر از دستت عصبانیم بنگ. فکر نمیکنم صرفا ممنون بودن باعث بشه عصبانیتم فروکش کنه.

چان پوزخند محوی زد و کمی سرش رو خم کرد.

چان\_ هرکاری از دستم بر بیاد برای آروم شدنتون و نشون دادن قدر دانیم انجام میدم.

\*\*\* همون لحظه بخش جرائم خاص \*\*\*



جونگین\_ میگویم. نکنه جناب سرهنگ هیونگ رو اخراج کنه؟  
با این حرف جونگین همه اعضای بخش به فکر فرو رفتن و  
کمی نگرانی به دلشون افتاد.

هیونجین\_ هی جونگینی بد به دلت راه نده. درسته چان  
هیونگ خیلی در دسرسازه ولی تو کارش خیلی وارده.

چانگبین\_ همینطوره. این بخش به هیونگ نیاز داره. بیشتر  
پرونده ها به لطف چان هیونگ حل میشن، هرچند با در دسر.  
سونگمین\_ حتی سرهنگ لی هم هرچقدر عصبانی باشه بعید  
میدونم بذاره چان رو اخراج کنن.

جیسونگ\_ به گمونم سرهنگ لی یه گوشمالیه حسابی به  
هیونگ میده و بعدش نهایتا از چند پرنده منعش کنه.

جونگین\_ فقط امیدوارم تنبیه هیونگ خیلی دردناک نباشه.  
بیست دقیقه ای هست که تو دفتر سرهنگ لی.

جیسونگ\_ اگه از من میرسی دوباره مثل هروقت دیگه که از  
دفتر سرهنگ میاد بیرون و میگه " همین که اخراج نشدم  
عالیه، تنبیه های سرهنگ که چیزی نیست".

چانگبین\_ آخرش واقعا اخراج میشه و اون موقع باید برای  
بخشش به سرهنگ لی التماس کنه.

### \*\*\* دفتر سرهنگ لی \*\*\*

چان همونطور که گفته بود حاضر بود هرکاری برای از دل سرهنگ درآوردن انجام بده. به هر حال امروز حسابی دوست پسرش رو عصبانی کرده بود و دوست پسر عزیزش تمام تلاشش رو برای اخراج نشدنش کرده بود. برای همین الان چان روی صندلی سرهنگ لی با دستایی که پشتش زنجیر شده نشسته بود و فلیکس کاملاً برهنه پایین صندلی بین پاهای چان با حرکت دادن زیون داغش روی عضوش دیوونش میکرد.

چان\_ باور کنم که قصدت از کشوندنم به دفترت واقعا تعلیق کردنم بود؟ یا اینکه از اول هم واسه ی همین نقشه کشیده بودی؟

فلیکس زیونش رو روی طول عضو چان کشید و گفت:

فلیکس\_ حالا که میتونی از زیونت استفاده کنی بهتره کارای مفیدتری باهاش بکنی.

چان\_ مثل کشیدنش روی نیپل های صورتی تو و جیغت رو درآوردن، با اینکه باید ساکت باشی وگرنه همه میفهمن سرهنگ لی برای تنبیه دوست پسرش اونو به صندلیش

میبنده و بهش بلوجاب میده و اگه صداش در بیاد دهنشم  
میبنده.

فلیکس\_ لعنت بهت بنگ.

فلیکس از روی زمین بلند شد و از توی کشوی میزش روان  
کننده رو برداشت و انگشت حلقه و وسطش رو بهش  
آغشته کرد و روبه روی چان لبه ی میزنشست و سعی  
کرد خود رو آماده کنه. فلیکس انگشت وسطش رو روی  
ورودیہ خودش کشید و اونو وارد خودش کرد و از بین  
لبه‌اش ناله آرومی به بیرون راه پیدا کرد. همونطور که با  
خودش بازی میکرد با چشمای خمار شده به چان نگاه  
میکرد و ناله های کنترول شدش رو آزاد میکرد و چان هم با  
نگاه خمار به دوست پسر لجبازش نگاه میکرد و لبش رو به  
گوشه ی لپش فشار میداد تا اینکه فلیکس انگشت دیگش  
رو هم اضافه کرد و ناله آرومی از روی شهوت کرد. دیدن  
فلیکس که داشت خودش رو انگشت میکرد و تلاش  
میکرد که ناله هاش خیلی بلند نباشه داشت چان رو  
دیوونه میکرد و میتونست قسم بخوره که اگه دستاش باز  
بود جوری فلیکس رو اسپنک میکرد و بفاکش میداد که نه  
تنها همکاراش، بلکه همه رؤسا هم بفهمن که سرهنگ  
جدی و سرسختشون دوست پسرشه که همیشه بخاطر

قانون شکنی هاش اونو به صندلی میبندد تا وقتی خودش دوبار ارضاء نشه به چان اجازه ارضاء شدن و حتی لمس کردنش رو هم نمیده. ولی اینبار ماجرا قراره کمی فرق داشته باشه.

چان تک خندی کرد و زبونش رو گوشه لبش کشید.

چان\_ اگه الان دستام باز بود جوری بفاکت میدادم تا همه اون رؤسای احمق بفهمن که چرا تا الان اخراج نشدم.

فلیکس با شنیدن حرف چان خنده ای کرد و پاهاش رو جلوی چشم های چان بیشتر از هم باز کرد و سرش رو به عقب خم کرد و ناله دیگه ای سرداد و باعث شد چان دندون هاش رو روی هم فشار بده و خودش رو جلوتر بکشه.

فلیکس\_ فعلا که.. دستات بستست و آهه.. تا من نخوام هم قرار نیست باز بشن..هاا.

چان حسابی تحریک شده بود و نفسای عمیق و سنگین میکشید.

چان\_ لعنتی..فلیکس..دستام بالاخره باز میشن که.

فلیکس\_ دل تو دلم نیست تا..هاا تا ببینم..وقتی باز میشن..چه کاری ازشون برمیاد.

فلیکس به کارش ادامه داد و وقتی نقطه مورد نظرش رو پیدا کرد حرکت انگشت هاش رو تندتر کرد و نفس های عمیقی میکشید و بینشون هم ناله های ریزی از بین لب هاش فرار میکرد و کمی بعد جلوی چشم های چان ارضا شد و انگشت هاش رو از خودش خارج کرد و با دستمال روی میزش بدنش رو پاک کرد و از روی میز پایین اومد. چان با فک منقبض شده و چشمای به خون نشسته به فلیکس نگاه میکرد.

فلیکس \_ بیب تو واقعا خوش شانسی که این کار لذتی که تو بهم میدی رو بهم نمیده وگرنه میتونستم تا صبح فردا این کار رو ادامه بدم و بشینم دیوونه شدنت رو ببینم و لذت ببرم.

فلیکس به سمت چان رفت و پاهاش رو دو طرف چان روی صندلی گذاشت و دست هاش رو هم روی دسته های صندلی دو طرف چان گذاشت و پیشونیش رو روی پیشونی چان گذاشت.

فلیکس \_ اگه بدونی وقتی دیوونه میشی چقدر جذاب میشی.. اینقدر که میتونم فقط با دیدنت پیام.

فلیکس سرش رو پایین تر آورد و لب پایین چان رو بین دندوناش گرفت و کمی کشید و دستش رو به سمت عضو چان برد بعد از کمی بالا و پایین کردن دستش روی طول عضوش، سرش عضوش رو آروم وارد خودش کرد که باعث شد بیشتر لب چان رو فشار بده و صداش رو دربیاره.

فلیکس لب چان رو ول کرد و نفس عمیقی کشید و نصف عضو چان رو وارد خودش کرد و همینکه میخواست بقیه عضو چان رو درون خودش جا بده دو دست روی باسنش حس کرد که به سمت پایین کشیدنش و برای اینکه صداش درنیاد دستش رو جلوی دهنش گرفت و با تعجب به چان نگاه کرد که با دیدن چان پوزخند ترسناکی بهش نگاه میکنه.

چان\_ حالا بیا ببینیم چه کاری از دستام بر میاد سرهنگ کوچولو.

فلیکس\_ توعه عوضی.

چان دستاش رو باز کرده بود و دستبند رو به گوشه ای بدون اینکه فلیکس بفهمه انداخته بود و حالا با دستاش به فلیکس توی سواری گرفتن از عضوش کمک میکرد و

همزمان پایین تنه خودش رو هم تگون میداد. فلیکس دستاش رو روی دسته های صندلی گذاشته بود و محکم دسته های صندلی رو فشار میداد و تلاش میکرد صدایی ازش در نیاد.

چان\_ به نظرم.. باید به اون رؤسای احمق بگی آهه.. بگی که به لطف تنبیه های وحشتناکت.. یاد گرفتم خودم رو از بسته شدن نجات بدم.. هاا البته.. همش به لطف تو.. سرهنگ کوچولو.

چان اسپنکی به فلیکس زد و سرعت پایین تنه اش رو بیشتر کرد و باعث فلیکس جفت دستش رو روی دهنش بذاره تا صداش در نیاد.

چان\_ بیا هیجانش رو بیشتر کنیم بیب.

چان کراوات یونیفرمش رو در آورد و جفت دست فلیکس رو از روی دهنش برداشت و دستاش رو پشت سرش با کراوات بست و پایین باسن فلیکس رو گرفت و به همراهش از روی صندلی بلند شد.

فلیکس\_ چان؟

چان\_ نگران نباش بیب.. حواسم بهت هست.

چان فلیکس رو روی زمین گذاشت و لباس رو روی لبای ورم  
کردش کوبید و بوسه ی خشنی رو شروع کرد. چان با ولع  
از لبای فلیکس کام میگرفت با دست چپش سرش و با  
دست راستش کمرش رو گرفته بود و بدنش رو به بدن  
خودش فشار میداد. چان با دست راستش اسپنک محکمی  
به فلیکس زد و باعث شد بدن فلیکس پیره و ناله ای کنه  
که به لطف لبای چان خفه بشه. چان از لبای فلیکس  
دل کند و فلیکس رو به شکم روی میز خوابوند و پای  
راستش رو روی میز خم کرد و سرش رو نزدیک سر فلیکس  
برد و دم گوشش زمزمه کرد:

چان\_ بیا ببینیم چقدر طول میکشه تا بخاطر تمام تنبیه هایی  
که به سرم آوردی عذرخواهی کنی و التماس کنی تمومش  
کنم.

بعد از حرفش زبونش رو روی لاله ی گوش فلیکس کشید و  
همون قسمت رو گاز کوچیکی گرفت و عضوش رو بدون  
آمادگی وارد ورودیش کرد و فلیکس برای اینکه صداهش در  
نیاد جوری لباس رو گاز گرفت که تونست گرمی خون رو  
توی دهنش حس کنه.



چان از همون اول خشن شروع به ضربه زدن درون فلیکس کرد و همزمان پشت گردن و کتف فلیکس رو گاز های ریز و درشت میگرفت که اشک فلیکس رو درآورده بودن و باعث شده بودن تا فلیکس ناله های کنترل شده بکنه. فلیکس\_ چان لعنتی..هق این..آهه این دیوارا عایق صدا نیستن.

چان یکی از دست هاش رو روی جفت دستای بسته شده فلیکس گذاشت و دست دیگش رو روی شونش گذاشت تا از پرت شدن زیاد فلیکس به جلو خودداری کنه. بعد دوباره خم شد روش و دم گوشش گفت:

چان\_ برام مهم نیست بیب. آهه..مگر اینکه..بخاطر کارایی که باهام کردی اووم..عذرخواهی کنی.

فلیکس سرش رو روی میز گذاشته بود و اشکاش کل صورتش رو خیس کرده بود و چان اصلا به نقطه حساسش ضربه نمیزد و این داشت دیوونش میکرد چون میدونست از عمد داره این کار رو میکنه تا ازش عذرخواهی کنه و فلیکس دیگه طاقتش رو نداشت و میخواست هرچه سریع تر از این وضع خلاص بشه.

فلیکس\_ آههه لعنتی..باشه. ازت معذرت میخوام اووم.

چان\_ خوشم نیومد بیب..دوباره بگو.

فلیکس\_ آههه گفتم که.. لعنتی ازت معذرت میخوام.

چان\_ نج نج..انگار دلت نمیخواد راحت کنم.

چان دست از کوبیدن درون فلیکس کشید و ازش خارج شد و  
صندلی پشتش رو نزدیک خودش آورد و روش نشست.

فلیکس\_ چانِ عوضی..فکرشم نکن که تو این وضع ولم کنی.

چان\_ سرهنگ..به نظرم وقتشه یاد بگیری کجا زبونت رو کوتاه  
کنی. دفعه آخره..اگه نتونی درست انجامش بدی تو همین  
وضع ولت میکنم و میرم. حالا تصمیم با خودته.

چان منتظر روی صندلی نشست و فلیکس هم که میدونست  
چان باهاش شوخی نداره و از طرفی هم بدنش خیلی  
حساس شده بوده اشکاش بیشتر از قبل شروع به ریختن  
کردن.

فلیکس\_ نه لطفا. لطفا نرو..چانا ببخشید..ببخشید که اذیت  
کردم. لطفا تنهام نذار. دیگه..دیگه باهات این کار رو  
نمیکنم..قول میدم.

فلیکس شروع کرد به تگون دادن باسنش روی میز و با اشک  
ادامه داد:

فلیکس\_ تو که..تو که منو اینجوری ول نمیکنی بری ها؟.. نگاه کن بدنم بخاطرت به چه وضعی افتاده..چانا..سوراخم بخاطر داشتنت توی خودش داره نبض میزنه. نمخوای خودتو بهم بدی؟ قول میدم دیگه اذیت نکنم..لطفا لطفا لطفا چان..بهت نیاز دارم.

چان از روی صندلی بلند شد و سر عضوش رو به ورودیه فلیکس چسبوند.

چان\_ آفرین سرهنگ کوچولو.حالا شدی یه بیبی خوب.  
چان به محض وارد کردن عضوش درون فلیکس دستش رو روی دهن فلیکس گذاشت و ضربه هاش رو دقیقا روی نقطه حساس فلیکس میزد و شروع به مارک کردن گردن فلیکس کرد. اشکای فلیکس دستی که روی دهنش بود رو خیس کرده بودن و کمی بعد چان دست آزادش رو زیر بدن فلیکس برد و شروع به لمس کردن و کشیدن نیپلش کرد که باعث چشمای فلیکس از لذت به عقب برن و ناله های شهوانی سر بسته که توی دست چان خفه بشن و کمی بعد فلیکس روی میز کارش ارضاء شد و چان هم بعد از چند ضربه محکم دیگه عضوش رو از فلیکس خارج کرد و روی کمر فلیکس ارضاء شد.

کمی بعد که چان کمی به خودش اومد از روی میز چند برگ  
دستمال کاغذی برداشت و اول کمر و بعد از باز کردن  
دستای فلیکس و برگردوندنش شکمش رو تمیز کرد.

چان\_ خب جناب سرهنگ. بنده یک هفته از محضرتون  
مرخصم و امیدوارم امروز برای کل این یک هفته ای که  
نیستم بس باشه.

فلیکس\_ جوری به خونت تشنم که حتی نمیدونم چیکارت  
کنم.

چان\_ بیخیال بب.. واقعا میخوای اینجوری بدرقم کنی؟  
فلیکس از حالی خوابیده در اومد و لبه ی میزنشست و چان  
هم بین پاهاش ایستاد و دستاش پشت کمرش گذاشت و  
آروم پشتش رو نوازش میکرد.

فلیکس\_ واقعا فکر میکنی این یک هفته رو مرخصی و منو  
نمیبینی و من هرروز میام سرکار؟ درخواست مرخصیه یک  
هفته ای برای خودم دادم تا حواسم به تو باشه که از توی  
خونه پرونده هارو دنبال نکنی.

چان دست از نوازش کمر فلیکس کشید و با چشم های گرد  
شده به فلیکس نگاه کرد.

چان\_ پس اینجا چی؟

فلیکس\_ سپردم مینهو تو این هفته به همه چی رسیدگی کنه.  
چان\_ یعنی به برادرت گفتی که بجات بیاد سرکار تا تو حواست  
به من باشه؟ چرا زودتر از این کارا نکردی بیب؟

فلیکس\_ برای اینکه مثل الان پرو نشی. حالا کمک کن لباسام  
رو بیوشم و منو بیر خونه. وحشی..نکردی یکم مراعاتم رو  
کنی.

چان درحالی که لباسای فلیکس رو از روی زمین جمع میکرد  
گفت:

چان\_ چقدرم تو بدت اومد..خوبه خودت گفتی دیوونه و  
وحشی میشم دوست داری.

فلیکس\_ چان خفه شو. ما هنوز تو دفتریم..این چیزا رو بلند  
نگو.

چان\_ ببخشید عزیزم. بیا کمکت کنم لباسات رو بیوشی بریم  
خونه.

چان به سمت فلیکس رفت و بوسه ای روی لبش نشوند و  
پیشونیش رو به پیشونی فلیکس چسبوند.

چان\_ خودم حواسم بهت هست و بهت قول میدم دیگه توی  
دردسر نندازمت.

فلیکس\_ من رونه..خودتو.

چان لبخندی زد و بوسه کوچیک دیگه ای روی لب فلیکس  
نشوند.

چان\_ هر دو مون رو.

( هایی چطورید؟ امیدوارم این وانشات رو دوست  
داشته باشید. این اولین وانشات اسمات من بعد از دو الی  
سه ساله اگه بد شد به بزرگی خودتون ببخشید.)